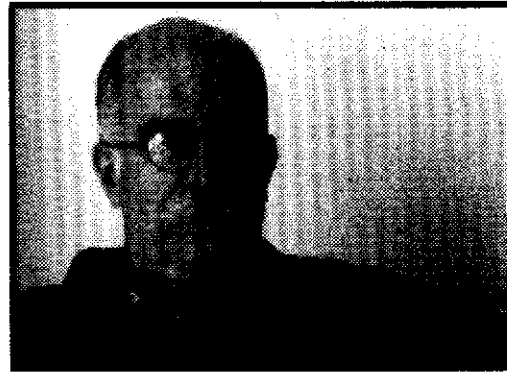


رمان نو، انسان نو

گفت و گو با مهدی سحابی نلی محبوب

شکوه علوم انسانیت
رساله به نام شانی



اهل کتاب مهدی سخابی را بیشتر با ترجمه «در جستجوی زمان از دست رفته» پروست می‌شناسند. او متولد ۱۳۲۲ است. ساده است و صمیمی، همانقدر که بتواند پاسخ سئوالات کسی را بدهد برایش کافی است و از بحث این روزها که می‌پرسند نشریه متعلق به کجا و چه کسی و... است به دور ایستاده. سئوالات ساده‌ای داشت در مورد ماهنامه ادبیات داستانی با او که به تازگی از سفر بازگشته در یک روز بارانی در یکی از گالری‌های تهران قرار ملاقاتی داریم. در بین تابلوهای نقاشی، صمیمانه مرا می‌پذیرد و ساده سخن می‌گوید. اولین ترجمه‌اش «نقاشی دیواری و انقلاب مکزیک» در سال ۱۳۵۲ منتشر شد و تنها رمان تألیفی او «ناگهان سیلاب» در سال ۱۳۶۳ به بازار آمد. پیش از هر چیز از او که هم در نوشتن دستی دارد و هم ترجمه می‌پرسم:

○ چرا بیشتر ترجمه و اصولاً چه شد که ترجمه را انتخاب کرده است و او با طنز مخصوص خود که در طول مصاحبه در پاسخ به برخی پرسش‌ها از میان کلمات سرک می‌کنند، می‌گوید: از این سئوالات نپرس، می‌خندد و این چنین پاسخ می‌دهد:
○ خیلی اتفاقی، یک تحول مثل هر کار دیگر که شروعی دارد و متحول می‌شود. سابقه کار ترجمه من به زمان یازگشتم از خارج از کشور باز می‌گردد. آن زمان علاقه داشتم در جای شلوغی کار کنم. طبعاً به فکر کار سینما بودم ولی مثل همیشه وقتی دیدم امکان‌پذیر نیست، به سمت روزنامه کشیده شدم. نمی‌دانم خصوصی بودن یا خودمانی بودنش سبب شد که کیهان را انتخاب کنم و به عنوان مترجم خبری مشغول شدم و از این کار هم لذت می‌بردم. به طور طبیعی این کار به ترجمه ادبیات و رمان کشیده شد. انقلاب هم کمک کرد که بیشتر به آن مشغول شوم. به هر حال از کیهان که آمدیم هر کس کارهای دیگری پیش گرفت و تجربه روزنامه‌نگارانه من هم به تجربه ادبی تبدیل شد. البته از انقلاب هم چند کار ترجمه داشتم و اولین کتابی که ترجمه کردم «نقاشی دیواری و انقلاب مکزیک» در سال ۱۳۵۲ بود اما بعد از انقلاب این آهنگ شتاب گرفت.

○ گفتید تجربه روزنامه‌نگاری شما به تجربه ادبی تبدیل شد. شما ۴۰ ترجمه و تألیف را در کارنامه دارید، چه تعداد در حیطه ادبیات است؟

○ بیشتر کارهایم ترجمه است و تقریباً هم در حیطه ادبیات و آن هم رمان، به غیر از ۴-۵ مورد بقیه رمان است و اگر دقیق به یاد داشته باشم دو ترجمه در زمینه تاریخی، دو ترجمه در مورد نقاشی و جامعه‌شناسی نقاشی است.

○ ترجمه برجسته شما کتاب «زمان از دست رفته» پروست است چطور شد آن را انتخاب کردید؟

○ به طور طبیعی، یک مترجم به خصوص مترجمان رمان، همواره در پی کار بهتر و بزرگتر است. البته اوایل در پاسخ سئوالات‌های این چنینی به شوخی می‌گفتم این کتاب بود و من هم ترجمه کردم. البته خیلی شوخی هم نیست، نه به این معنی که مخاطب به سخره گرفته شود. شوخی همراه با واقعیت است و این اشاره‌ای است به ادموند هیلاری که به سبک امروزی‌ها وقتی از او پرسیدند انگیزه شما از بالا رفتن از کوه اورست چه بود؟ گفت: کوهی بود و ما هم بالا رفتیم. پروست هم همین طور بود. ولی اگر بخواهیم کمی عمقی‌تر بپردازیم باید بگویم کتابی بود که ترجمه نشده بود و باید ترجمه می‌شد و کسی باید این کار را انجام می‌داد. من در آن زمان در موقعیت خوب آمادگی ذهنی و جسمی بودم. چون این کتاب در حدود ۱۰ سال وقت می‌گرفت، من هم آمادگی داشتم و ترجمه کردم.

○ از پروست بگویید از شما به عنوان پروست‌شناس نام برده می‌شود. آیا واقعیت دارد؟

○ خیر من پروست‌شناس نیستم. من فقط مترجم پروست هستم. پروست‌شناس یک مفهوم دقیقی دارد به این دلیل که از زمان انتشار کتاب پروست یک رشته بسیار گسترده‌ای در تالیف و تفسیر و تعبیر پروست و نوشتن کتاب در مورد او به وجود آمد و پروست‌شناسی یک تعریف مشخصی پیدا کرده و او فردی است که در مورد پروست و کتابش چیز می‌نویسد و می‌گوید. از این دیدگاه بخواهیم نگاه کنیم من پروست‌شناس نیستم. مترجم پروست هستم.

○ خصوصیات کار پروست به نظر شما چیست؟

○ باید اول این مطالب گفته شود که پروست عملاً نویسنده یک کتاب است. کتابهای دیگری را جزئی‌اند یا چرک‌نویس‌های کتاب اصلی، یعنی در جستجوی زمان از دست رفته‌اند. یا آنهایی که خودش معتقد به آنها نیست یعنی هنوز تصمیم نگرفته بود که چاپ کند یا نه. بنابراین عملاً یک کتاب نوشته و در مورد این کتاب هم خیلی گفته شده است. یکی از ویژگی‌های بنیانی آن سیال بودنش در حیطه ذهن به این دلیل ساده که از دنیای رمان و ادبیات عمدتاً واقع‌گرای قرن ۱۹ جدا شده و وارد ادبیات قرن ۲۰ می‌شود و در یک جایی لب مرز قرار می‌گیرد. جدایی کامل از روایت. می‌توان رمان در جستجوی زمان از

دست رفته را یک کار کلاسیک مربوط به قرن ۱۹ دانست و هم یک کار مدرن بدون اینکه به خودمان این اجازه را بدهیم که وارد حیطه رمان نو به معنی دقیق آن شویم. ولی نطفه‌های رمان نو از جمله در کار پروست هم هست. واقعا در اطلاق رمان به کتاب پروست هنوز شک دارم، فکر نمی‌کنم بتوان به آن رمان گفت یا اگر رمان باشد واقعا یک رمان از نوع دیگری است. زیرا بسیاری از معیارهای سنتجش یک رمان در آن وجود ندارد و از طرف دیگر بسیاری عناصر که در رمان نیست و در مباحث دیگر مانند فلسفه، اندیشه و یا نقد هنری وجود دارد در این کتاب یافت می‌شود.

به باور من آنچه بر اهمیت این کتاب می‌افزاید نوع تازه‌ای از روایت انسان است. البته همه کتابها روایت تازه از انسان را دارا هستند اما این نوع تازه از روایت، نوعی از گزارش یک واقعیت است که در آن اندیشه، حس برداشت از رمان، نسبت به روایت ماجرا، نسبت به گزارش کار یا آدم‌ها اصلیت یافته است. به عبارت دیگر آنچه در این کتاب اهمیت دارد وجود انسان است در داخل زمان، وجود انسان حسی است در داخل روایت. یک نوع گزارش درونی از واقعیت، گزارش درونی از انسان درون واقعیت. گزارش درون انسان در درون واقعیت. می‌توان گفت شرح بخشهایی از انسان که تا قبل از این یا روایت نشده یا به این خوبی و عمیق روایت نشده بود.

شاید نوآوری پروست این باشد. نوآوری او نقب زدن به داخل یک موجودی به نام وجود انسان است که تا پیش از آن اعمال و حرکاتش بیشتر گزارش می‌شد و نه درونش. پروست جزو اولین کسانی است که شروع به گزارش درون انسان می‌کند. قبلاً یکی از کارهای عمده ادبیات این بود که با شرح اعمال و رفتار آدمها درونشان را بنمایانند اما پروست از جمله کسانی است که مستقیم به درون پرداخت و این نقب را زد.

○ چرا مردم و حتی نویسندگان ما رمان نو و خصوصاً پروست را به سختی می‌خوانند و سراغش می‌روند؟

○ رمان نو و پروست دو بحث جدا از یکدیگرند. به این دلیل که در تاریخ ادبیات این دو با هم نمی‌خوانند. کسی ممکن است بگوید پروست رمان نواست. من از نظر تاریخ و جدای از این تعریف می‌گویم. اما چرا برای خواننده خواندن پروست مشکل است، به این دلیل که کتاب مشکلی است. به همین سادگی، و برای خیلی‌ها مشکل است به همان نسبت که برای بسیاری کتاب آسانی است. من معتقدم نباید دچار این برداشت نادرست شد که همه کتاب‌ها برای همه به یک اندازه قابل هضم است. یا همه به یک اندازه طرفدارند، نه. کتاب هم مانند هر چیز دیگر خواننده خاص خود را دارد. البته کتاب‌های عام هم هست که در جایی خاص می‌شود. عملاً نمی‌توان هیچ کتابی را نام برد که همه می‌فهمند یا همه خوششان می‌آید. هر کتاب گروه مخاطب خود را دارد. برخی کتاب‌ها مانند کتاب‌های پروست مخاطب محدودتری دارد. البته خود نویسنده هم به این موضوع واقف است که کتاب مخاطب همه نیست و چون مشکل است مردم مشکل به سراغش می‌روند.

○ شما به عنوان مترجم کتاب پروست، کلید یا راه حلی برای خواندن راحت تر کتاب پروست را پیشنهاد می کنید؟

○ کلید که نه. می توان گفت توصیه مترجم خیلی از کسانی که نمی توانند کتاب را بخوانند، باید پیش داوری ها و شنیده ها و گفته های درباره آن را کنار بگذارند. سپس تحمل کنند به این خاطر که با اثری مدرن و خارج از عرف طرف هستند ممکن است ابتدا برایشان غریب و سنگین باشد، پس از آشنایی با کتاب شاید به نظرشان خیلی هم ساده بیاید. ایراد و نکته اساسی اینجاست، وقتی گفته می شود فلان کتاب طرفدار بیشتر یا کمتری دارد منظور این است که مخاطبانش به آن شیوه بیان ارائه آشنا ترند. بنابراین کتاب مشکل وجود ندارد. کتاب نا آشنا وجود دارد.

کتاب هر چه آشنا تر باشد به همان نسبت ساده تر است و خواننده بهتر می خواند و به این معنا نیست که کتاب مسائلش ساده تر است. بحث بحث آشنایی است. به همین سبب می شود در یک کلمه آن را توجیه کرد. سعی کنند با کتابهای مشکل اول آشنا شوند این در مورد پروست هم صادق است.

○ در صحبت هایتان به رمان و فاصله گرفتن از ادبیات و رمان قرن ۱۹ اشاره داشتید. اگر از نظر تاریخی به رمان نو نگاه کنیم چه جایگاهی برای آن می توان منظور کرد؟

○ رمان نو جریانی است که از آغاز قرن شروع شده و اینها همه در رابطه تنگاتنگ با یکدیگرند. رمان نو با نقاشی نو در رابطه است و نقاشی نو با جنبش های سیاسی و انقلاب های قرن ۱۹ و در یک جمله همه نوآوری های فنی و تکنولوژی با یکدیگر در رابطه اند. یعنی می توان گفت همه اینها داخل جریانی قرار دارند که در مجموع می توان آن را مدرنیسم نامید. بنابراین سابقه رمان نو تا آنجا می رود و اگر ریشه های و باستان شناسانه به رمان نو بپردازیم باید از پروست، جویس و خیلی های دیگر شروع کنیم. اما «ناتالی ساروت» و «آلن روب گریه» به عنوان مظهر و نماینده شاخص رمان نو نمود می یابند.

○ رمان نو مانند هر پدیده در ذات خود با محاسن و معایبی همراه است. این دو خصیصه را چگونه ارزیابی می کنید؟
○ رمان نو خصوصیاتش را بهتر از من بیان می کند. اولاً مقابله اش با تمام مسائلی که قبل از رمان مطرح بود.

مثل ساختار، قواعد رمان، جهان بینی رمان و... به تعبیری دیگر شکل رمان نو در رابطه با رمان مانند آبستره است با نقاشی فیگوراتیو. از بین بردن ساختار کلاسیک رمان نه تنها از دید فنی، از دید هستی شناسی، معرفت شناسی و از دید شناخت فردی، چیزی به عنوان سلسله مراتب رمان قدیم وجود ندارد. همچنین دیگر از نظم ساختاری که در رمان کلاسیک جا افتاده بود و یا سلسله مراتب و قواعدی مانند پیرنگ و ریتم خبری نیست. آنچه در رمان کلاسیک مطرح است به صورت یک رفت و برگشت، به قول فرانسوی ها هرمی با قاعده است که در نوک آن

قهرمان جادردولی رمان نو فاقد اینهاست. رمان نو شکل آبستره رمان قدیم است. یا به عبارت بهتر وصف حال انسان مدرن، انسان نو. بنابراین رمان نو است.

نظم در بی نظمی، محوریت فرد نبود ماجرا، خود قهرمان یا غیر قهرمان یا ضد قهرمان در خود اوست. ماجرای اصلی خود اوست و نیاز به تاریخچه ماجرا ندارد. اما عیب های رمان نو، شاید بشود گفت که برخی از حسن های آن از دیدگاه دیگری عیب های آن را هم نشان می دهد. مثلاً اصالت بیش از حد نویسنده، شخصی بودن بیش از حد روایت، اتکا به یک آشنایی از پیش برقرار شده به عنوان شرط درک اثر. همه این ها در یک کلمه به عیب اصلی رمان نو (البته به عقیده شخص بنده) برمی گردد، یعنی محوریت بیش از حد

نویسنده و قهرمان کتابش، یعنی آنچه خود فرانسوی ها آن را «تأف گرای» می نامند و در تفسیرش می گویند که فلانی خودش را مرکز عالم می داند و ناخوش را مرکز خودش و در نتیجه همه عمر چشمش محو تماشای ناف خودش است....

○ نقش خواننده رمان در رمان نو و در گیر شدن او با متن و نویسنده را چگونه می بینید؟

○ این موضوع تنها در مورد رمان مصداق ندارد. در همه هنر، مرحله نهایی هنر مدرن مصداق دارد. البته در هر اثر هنری مخاطبش نقش برجسته ای دارد. به این دلیل که نویسنده و هنرمند با مخاطب به عنوان طرف مقابل برخورد می کند، او در ساخت و بیان اثر به نحوی مشارکت دارد. شاید از این ویژگی بتوان به عنوان یکی از خصوصیات هنر مدرن نام برد، یعنی اصلیت و اهمیت مخاطب. در سلسله مراتب قدیمی هنر، خواننده و مخاطب کسی بود که به او مجموعه مواردی ابلاغ می شد و تمام. به او حکم می شد که چگونه بخواند و برداشت کند در هنر رمان چون خود هنرمند و نویسنده بسیار اصلیت دارد و تنها چیزی که اصل است خود اوست. بنابراین مابه ازاء او یا به عبارتی بدل او که خواننده یا مخاطب است به همان اندازه اصالت دارد. از این جهت باید روی او هم حساب کرد که وارد این بدهیستان اندیشه و حس شود. می توان گفت در رمان مدرن و رمان نو نقش خواننده از این نظر مهم است که مقدار زیادی از آنچه از اثر برداشت می شود به او محول شده است. اوست که باید اثر را

مبارسل پروست در جستجوی زمان از دست رفته

ترجمه مهدی سحابی

بیند و تصمیم بگیرد.

○ چرا در فضای رمان ها نو قطعیت وجود ندارد و فضای توأم با شک و تردید و ابهام حاکم است؟

○ دلیلش روشن است. به نو دلیل. به باورم رمان نو، حس است. رمان حال است و دلیل دیگر اینکه مطلقاً رمان فرد است. شرح فرد است به همان دلیل که گفتم سلسله مراتب رمان قدیم از بین رفته، حتی سلسله مراتب دنیای قدیم هم از بین رفته، رمان نو اولاً یک حدیث فردی است یعنی ممکن است در مورد همه جهان و همه چیز باشد اما این وصف و شرح فرد است. از سوی دیگر به شدت رمان حس است، وصف حال و حس. خواه ناخواه بخش عمده ای از بیان و تصمیمی است که خواننده خود باید دریابد و این موضوع به خواننده محول شده است. به همین جهت جای تاویل و تفسیر بسیار دارد و جای جستجو در داخل رمان نو خیلی بیشتر از رمان قدیم است.

در رمان قدیم مطالب عملاً منسجم و سلسله مراتب به خواننده ابلاغ می شد، در صورتی که در رمان مدرن شما باید موضوع ها و حوادث بسیاری را حدس بزنید و پیدا کنید. به همین دلیل است که اساس بیشتر بر حس نهاده شده است.

○ واقعیت گرایی در رمان نو از جمله موارد قابل بحث است. گرایش آن را نسبت به واقعیت چگونه ارزیابی می کنید آیا می توان آن را تکه پاره هایی از واقعیت دانست؟

○ می‌توان گفت ولی واقعیت‌گرایی مسئله رمان نو نیست. احتمالاً خواهید گفت من واقعیت‌خوادم را بیان می‌کنم چون بحث واقع‌گرایی می‌تواند یکی دو نکته انحرافی داشته باشد.

اینکه ما را به مکتب واقع‌گرایی قرن ۱۹ زمان زولا برگرداند که رمان نو می‌گوید من با این واقع‌گرایی کاری ندارم و مرحله‌ها از آن جلوتر آمده‌ام. دیگر واقع‌گرایی گزارشی، گزارش روزنامه‌نگارانه، گزارش آنی و فوری واقعیت که در روزنامه‌ها و مطبوعات و وسایل ارتباط جمعی مطرح می‌شود.

چون رمان نو هم‌زمان با اوچگیری این وسایل ارتباط جمعی و همگانی پدید آمدن آن دو نظر ممکن است ما را به اشتباه بکشاند. رمان نو معتقد است یک جایی در ورای این دو قرار دارد پس واقع‌گرایی خودش را دارد. منتها واقع‌گرایی به زبان خودش و با این اصل مهم که محورش شخص و فرد است. الزامی در این نمی‌بیند که یک داستان جمعی را روایت کند. می‌توان گفت مطلقاً واقع‌گرا است، ولی واقع‌گرایی نیست، واقع‌گرایی در نوع حسی و در نوع خودش است.

○ شروع چند صدایی با رمان نو شروع شد،

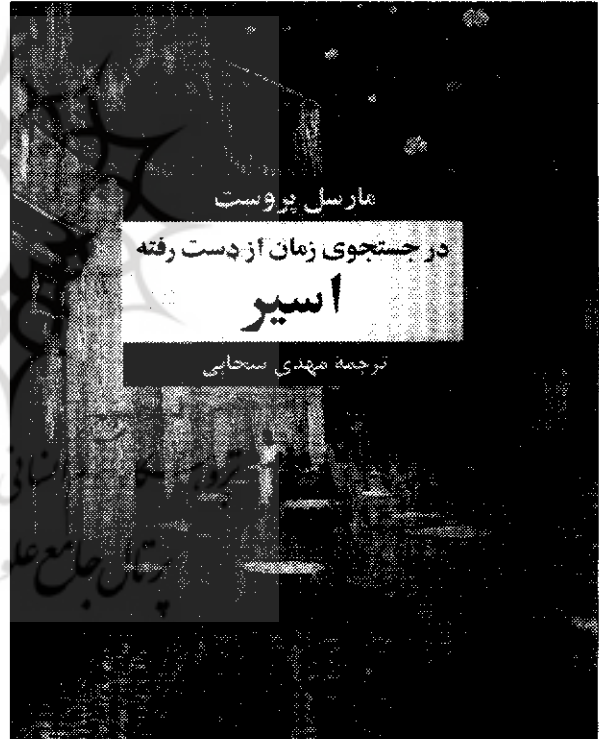
○ البته من رمان نو ترجمه نکرده‌ام بنابراین شخصاً فکر می‌کنم این مسئله مستقیماً به مترجم ارتباط ندارد. مترجم در عمل تابع و دنباله‌رو دقیق و تابع متن است بدون اینکه از خودش خیلی مایه بگذارد. من حداقل اینجور هستم و معتقدم مترجم باید در ترجمه اثر غایب باشد، یعنی بیشترین هنری که از خود نشان می‌دهد این است که اصلاً دیده نشود و بازیگر اصلی نویسنده باشد و فکر می‌کنم ترجمه رمان نو با ترجمه رمان از نوع دیگر تفاوتی ندارد. البته شما باید رمان نو را حس کنید. زبان رمان نو را که زبان مشخصی است باید حفظ کرد. احتمالاً در بسیاری موارد به آشنایی‌هایی با وضعیت مدرن نیاز هست تا بتوان رمان نو ترجمه کرد و همه اینها برمی‌گردد به آن اصل اساسی که مترجم باید آگاهی‌هایی داشته باشد؛ هم آگاهی نسبت به متن و هم آگاهی نسبت به دنیای رمان، به روزگار و محیط جغرافیایی متن. یکی از شرایط ترجمه رمان نو این است که بتوان آن را درک کرد، آدم نو را درک کرد و آدم روزگار نو را درک کرد.

○ جایگاه رمان نو در ایران را چگونه می‌بینید؟

○ جایگاه رمان نو مانند

جایگاه همه شیوه‌های نو و اسلوب‌های نو است. فکر می‌کنم در کشور ما هم جایگاه و طرفداران خود را یافته است و به عنوان یک رمان خارجی خواننده می‌شود.

اگر بحث بر سر نوشتن رمان نو است، این موضوع به این بحث قدیمی برمی‌گردد که تا چه اندازه مدرنیزم در ایران جاافتاده و جایگاه و پایگاه دارد. به باور من جایگاه خود را دارد. مانند هر پدیده نو ضمن حفظ هویت و سنت خودمان از همه زمینه‌های دیگر در جریان‌های مدرن از آن متأثریم و معتقدیم که طبعاً متأثر از رمان نو هم می‌توان بود. فکر می‌کنم رمان نو برای ما با اعتبار همراه است.



○ فکر می‌کنید رمان نو بتواند در ایران جا بگیرد؟

○ بستگی دارد که چگونه این بحث پیش بیاید. این موضوع شبیه بحثی است که در مورد نقاشی پیش آمد. درباره نقاشی مدرن اینطور بود و دیدیم که جاافتاد. به هر حال بسته به شرایط است و گشتش از عمل شاید ساده‌تر باشد. باید توجه داشت که رمان نو ایرانی تا چه حد بازتابنده انسان نو ایرانی است. چه میزان می‌تواند در بازتاب «نو و مدرن» در ایران توفیق یابد. تا چه اندازه بازتابنده نگرش ما به مسائل و واقعیت نو یا واقعیت نوین باشد. و مهم اینکه تا چه حد در

شخصیت‌هایی چند بعدی و اهمیت به شخص در این مورد چگونه به ارزیابی می‌توان نشست؟

○ چند بعدی بودن به دلیل عدم قطعیت است و دوباره می‌گویم به دلیل نبود آن سلسله مراتب و نبود یک ساختار از پیش تعیین شده؛ بنابراین می‌توان به چند صدایی تعبیر کرد و اهمیت آن فرد.

○ در زمان ترجمه رمان نو با وجود این موارد و گاهی پیچیدگی چگونه می‌توان با متن ارتباط برقرار کرد؟

بازتابانند این واقعیت عمل کند و صادق باشد.

○ این مسئله را با توجه به خصوصیت ذاتی و فرهنگی ما و در مورد روحیه قطعیت‌پذیری ما چگونه می‌بینید؟

○ اگر قطعیت‌پذیر هم باشند قطعیتشان قطعی نیست. ایرانی‌ها هم مثل همه آدم‌های دنیا نسبی هستند. چیزی به نام انسان قطعی وجود ندارد. ایرانی قطعی هم می‌تواند به طور نسبی از یک آدم از کشور دیگر بیشتر یا کمتر پیرو نسبیست باشد و بیشتر یا کمتر در نگرش جهان در حکم کردن راجع به واقعیت بیشتر یا کمتر، انعطاف یا نسبیست را رعایت کند و در نهایت چون ما هیچ انسان قطعی نداریم پس هیچ حکم قطعی در مورد هیچ چیز نمی‌توان داد. همیشه نسبی است. ممکن است بتوان گفت که مثلاً ایرانی به دلیل آشنایی کم و بیش نسبت به رمان نو یا به دلیل سلیقه‌ها یا گرایش‌هایش آن را بپذیرد یا نه. یعنی در اینجا گرایش و سلیقه‌پسند او مطرح است ولی نمی‌توان به عنوان خصیصه و خصلت او عنوان کرد. به باور من نابه‌جاست که خصلت او را در مورد پسندش از رمان نو مطرح کنیم.

○ به نظر شما نویسندگان ما توانایی نوشتن رمان نو را دارند؟

○ من برای کسی تعیین تکلیف نمی‌کنم و حکم نمی‌دهم اما اگر نویسنده ایرانی وضعیت مدرن را درست درک کرده باشد و نیاز بحث درباره واقعیت مدرن و رمان مدرن را درک کند و هرآنچه درباره تعریف رمان نو داریم شامل حالش باشد، بنابراین نویسنده رمان نو است. توجه کنید که گفتم تعاریف شامل حالش باشند نه او از این تعاریف پیروی کند. چون اگر از این تعاریف فقط پیروی کند این شائبه بروز می‌کند که دنباله‌روی و تقلید را پیش گرفته است. بنابراین اگر تمام تعاریف رمان در مورد نویسنده صدق کند یا کم و بیش نسبت‌ها، بله می‌تواند رمان نو بنویسد. ولی باز تأکید می‌کنم بحث طبیعی و خصلتی و ساختاری و از این دست وجود ندارد که مانع باشد.

○ شما در ضمن ترجمه، نقاشی هم می‌کنید. کدامیک را به عنوان شغل نگاه می‌کنید و از انجام کدام بیشتر لذت می‌برید؟

○ هر دو. من از هر دو لذت می‌برم چون در هر دو به یک اندازه حرفه‌ای هستم و به یک اندازه کوشش می‌کنم. به راحتی می‌توانم بگویم یک آدم دو شغلی هستم از دیدگاه شغل و همانطور که قبلاً گفتم چون از هر کاری حتماً باید لذت ببرم بنابراین از شغلم هم باید لذت ببرم.

○ به عنوان آخرین سؤال حالا که درباره ترجمه و نقاشی صحبت شد خوب است به نوشته شما هم بپردازم. شما بعد از «ناگهان سیلاب» ظاهراً رمان دیگری نداشتید علتش چیست؟

○ خیلی ساده است ترجمه برایم آنی‌تر بود و نقاشی هم. نمی‌دانم شاید نیازش را حس نکرده‌ام دلیل خاصی ندارد. □□□